

اشیای بزرگ یا سنگین و همچنین ظروف شیشه‌ای، ظروف چینی و سایر اشیای شکستنی و ظروف حاوی مواد خوراکی و شیمیایی را در قفسه‌های پایین کابینت و کمد قرار دهید.

۳۰ میلیون هکتار از مساحت ایران تحت تاثیر گردوغبار

رئیس ستاد ملی مقابله با پدیده گردوغبار می‌گوید که ۳۰ میلیون هکتار از مساحت ایران تحت تاثیر گردوغبار است. به گفته علی محمد طهماسبی بزرگانی، تعیین سهم کانون‌های داخلی و خارجی گردوغبار باید از طریق پهنه‌بندی سرزمینی انجام شود و در صحنه کانون‌ها از نظر علمی منسوخ است. او در این باره گفته است: «در شرق کشور گردوغبارهایی از افغانستان و پاکستان کشور ما را متأثر می‌کند. همچنین از شمال شرقی آن ترکنستان گردوغبار را داریم. در استان‌های خوزستان و سیستان و بلوچستان علاوه بر طوفان ماسه، گردوغبار هم داریم که اخیراً هم تشدید شده است. از ۸۲ میلیون متر مکعب حق آبه تالاب هامون که باید کشور افغانستان آن را تأمین کند، امسال صرفاً ۳۵ میلیون متر مکعب آن پرداخت شده است. این میزان آب در «چهارنیمه‌ها» برای تأمین آب شرب این منطقه ذخیره شده است.»

حکایت تلاش‌های معلمی در تربیت حیدریه که برای دانش‌آموز بی‌سرنهانش خانه‌ای نو ساخت

لباس‌های «سحر» دیگر بوی نفت نمی‌دهد

شیوخی، معلم نیکوکار: مردم کمک کردند تا کم‌برای دانش‌آموزی که هر روز ۸ کیلومتر از روستایشان تا مدرسه می‌آمد، خانه‌ای نو بسازیم

مehتاب جودیکی خانم معلم رد بوی نفت را توی کلاس دنبال کرده و رسیده بود به «سحر». دختر بچه حتما در آن سرما چسبیده بود به بخاری نفتی. حتماً باران هر شب از سقف مورینه خورده، چکه کرده بود روی فرش‌های کهنه‌شان. خانم معلم از خیال سرمای خانه، دستش یخ کرده بود و احوال سحر را از آقای مدیر پرسیده بود. مدیر هم گفته بود: «خانه‌شان در زمان آباد، تنها خانه‌ای است که گاز ندارد.» تمام روزهای سرد زمستان تربیت حیدریه، سحر با لباس‌های نفتی و کهنه‌اش هر روز توی ماشین آقای مدیر، هشت کیلومتر راه را تا مدرسه روستای کناری رفته اما خودش را از همه پنهان کرده بود. خانم معلم ریاضی پایه هفتم این را فهمید و تصمیم گرفت برای سحر خانه بسازد و این کار را کرد.

عفت شیوخی، معلم ۳۴ ساله ریاضی متوسطه اول مدرسه «قدسیه» روستای «سیوکی» در تربیت حیدریه، فکر نمی‌کرد که این همه هر شب و هر شب خواب‌خانه‌ای ویران و سرد را ببیند. او حتی فکر نمی‌کرد که برود دنبال سحر و خانه‌شان را در روستای زمان پیدا کند. اما تا به خود بیاید ادرس را از مدیر مدرسه گرفته و رفته بود. زمستان گذشته هوا سرد بود، خیلی سرد. خانم شیوخی دو روز در هفته از تربیت حیدریه تا روستای زادگاهش برای تدریس ریاضی می‌آمد اما تابستان که رسید، کارش این شد که هر روز ۴۰ کیلومتر تا زمان آباد براند و برود مدرسه ساختمانی که قرار بود خانه سحر بشود و این تابستان بهترین تابستان زندگی او بشود. حالا سرما نژدیک است و سحر با علی اصغر، برادر ۴ ساله و پدر و مادرش به زودی از خانه جدیدی خواهند رفت که خانم معلم کمک کرد تا ساخته شود.

«سحر دانش‌آموز رنگ من است. درس و مشقش سر وقت و کارش را خوب بلد است، اما بوی نفتی مرابه‌خانه‌اش کشانده، خانه‌ای که هیچ وقت شبیه آن در ذهن من نمانده بود؛ پنجره‌ها حفره‌هایی بود که آن را با پلاستیک پوشانده بودند. موریانه تیرهای چوبی سقف را خورده بود و باران از آن رد می‌شد. باران از پنجره‌ها هم شوره کرده بود و روی دیوارها رد آب بود. فرش‌ها هم نازک و تکه‌تکه بودند. پرده را که کنار زدیم، دیدم سحر کنار بخاری نفتی نشسته و ریاضی حل می‌کند. وقتی مرادید انگار دنیا روی سرش خراب شد. سلامی کرد و رفت پنهان شد. دوست نداشتم من بدنام اوضاع خانه‌شان ظهور است. فهمیدم پدرش زمین کشاورزی ندارد و کارگر است. رفته بودم که خانه‌شان را گاز کشی کنم، اما گفت که خانه مال آنها نیست و مجوز گاز کشی نمی‌دهند. آنها در خرابه‌ای زندگی می‌کردند که صاحبش مرده بود.»

بهمن ماه پارسال بود که خانم معلم با قفسه سحر، دانش‌آموز روستایی آشنا شد. از همان وقت با خودش کلنجار رفت که چه کند. «یک دلم می‌گفت باید کاری کنم و یک دلم می‌گفت نمی‌شود. سحر هر شب به کمد می‌آمد. یک شب خودش را می‌دیدم و یک شب خودم را در آن خانه می‌دیدم تا اینکه شبی خواب دیدم پدر مرحومم در آن خانه ویران راه می‌رود و راه می‌رود.» این برای خانم شیوخی یک نشانه بود و تصمیم گرفت پیگیری احوال این خانواده باشد. در عید که شوهرش به مأموریت رفته بود، او به پوشش‌های نفتی و شرایط سحر را توضیح داد و از فروشنده خواست کمکش کند. فروشنده هم به رایگان ۵۰۰ هزار تومان غذا و لباس به او داد و همه آنها به خانواده سحر رسید. اما سرمای خانه یادش نرفت تا از دیدنشت امسال که حرف‌های

نرگس کلباسی نیکوکار ایرانی-بریتانیایی را در برنامه ماه عسل شنید و فهمید او توانسته در کرمانشاه برای مردم آوازه از زلزله خانه بسازد. پس با خودش گفت: او هم می‌تواند. گروهی تلگرامی ساخت و اسمش را گذاشت: «کمپین حمایت از سحر و علی اصغر جهت داشتن سرپناه». وقتی خانم شیوخی، ۱۰۰ نفر را به گروه تلگرامی دعوت کرد و ۶۰ نفر همان اول گروه را ترک کردند، کلی غصه خورد اما بعد آوازه کمپین به گوش معلمان دیگر رسید: «همه در گروه ساکت بودند تا اینکه یک پزشک اهل سیوکی گفت گچ سفید خانه سحر با من. سکوت شکست. انگار همه منتظر بودند کسی سنگ اول را بزند. دیگری گفت سیمان با من. آن یکی گفت ۲۰۰ هزار تومان پول می‌دهد.» سبیل کمک‌ها و ریزش و کمپین مثل قارچ رشد کرد. ظرف ۲۰ روز، ۲۷۰ نفر همیار سحر و علی اصغر شده بودند. بعضی اعتماد کرده بودند و برای آنها که شک داشتند، عکس‌های خانه سحر سند شده بود. «به خانواده سحر کمکم برای بهتر شدن شرایط باید خجالت را کنار بگذارند. از آنها پرسیدم حاضرید عکسی از خانه‌تان را به دیگران نشان دهم؟ چطور می‌توانستند قبول نکنند؟ پدر سحر می‌گفت که تمام زمستان را از سرمای خودشان لرزیده‌اند و به خاطر زن و بچه‌اش قبول کرد. هر کس به واقعیت ماجرا شک کرد، عکس‌ها را به او نشان دادم یا گفتم هر وقت بخواهد، خانه سحر را به آنها نشان می‌دهم.»

آموزش و پرورش تربیت حیدریه هم در جریان ماجرا قرار گرفت. معلمان دیگر، آدم‌های مختلف را خبر کردند و هر کس هر چه در توان داشت، کمک کرد. یکی ۱۰ هزار تومان، یکی بیشتر و بیشتر. اول قرار شد زمینی در زمان آباد بخرند. خیرگی کمک کرد و زمینی ۶۴ متری را به نام پدر سحر زد. زمین را گرفتند و پیگیری ساخت خانه شدند. بعد نوبت شناژ کردن و پی‌ریزی بنا رسید. هر لحظه پولی به حساب می‌آمد و خانم معلم جزئیات را خیلی دقیق به همه اعلام می‌کرد. در تمام مراحل ساخت سرپناه جدید، خانواده سحر در خانه کهنه‌شان زندگی می‌کردند. خانم معلم در تمام این مدت هر روز در رفت‌وآمد مسیری ۴۰ کیلومتری از خانه‌شان در شهر کولبعصر تا روستای زمان آباد بود.

«یک روز که در حال کار بودیم، ناگهان ۲۵ کارگر به کمک آمدند. گفتند که بسیج سازندگی آنها را فرستاده. همگی با کمک بچه‌های روستا در عرض دو روز خانه را به سقف رساندند. مردم هم از این همه یاری ذوق‌زده بودند. من همچنان گرم ساختن خانه بودم که دیگر حساب از دستم در رفته بود و نمی‌دانستم پول‌ها را کی می‌ریزد. یکی یک میلیون تومان برای آهن سقف کمک کرد. یکی گفت ایزوگام خانه با من و خودش آمد سقف را ایزوگام کرد. جوشکاری آمد و گفت فقط آهن بدهید، من در و پنجره را درست می‌کنم. ۴ میلیون تومان پول شناژ و سقف می‌شد، اما به خاطر سحر یک میلیون تومان تخفیف دادند. مردم آن قدر در طول این مدت محبت کردند که وصف‌نشده‌ای است. آنها ظرف و مبل و فرش و پرده به این خانه دادند و تمام ظرف‌ها - حتی جای صاف‌کن - را خودشان خریدند. بنایی از خرداد شروع شد و ۷۵ روز طول کشید تا تمام شود. این بهترین تابستان من در تمام این سال‌های معلمی بود. حالا فقط گاز کشی مانده و خانواده سحر تا چند وقت دیگر به خانه‌ای نو می‌روند و تمام کهنگی و غم گذشته را دور می‌ریزند. تمام این اتفاق‌ها نشانم داد که خواب‌هایم الکی نبوده.»

شما هم برای ما بنویسید
Elnaz.2714@gmail.com

آب شدن روی پله‌های دادگاه خانواده

«در خانه را از پاشنه در آورده بودند اما حالا روزگار مان را اسباب کرده‌اند.» مانتوسرمه‌ای گشاده به تن دارد که هیچ همخوانی‌ای با صندل‌های بزی که پا کرده ندارد. کیف بزرگ مشکی‌اش را روی پا گذاشته و بر گهواره‌ای از بیرونی می‌آورد و نگاه می‌اندازد و زیر لب غرغر می‌کند. دست راستش ورم کرده و به زحمت می‌تواند چند سانتی‌متر جابه‌جایی کند و با روسری مشکی آن را به گردن آویخته «کنترها می‌گویند از اعصاب است. کمر درد و یادر امان را بریده.» به زحمت کیفش را روی دوشش سوار می‌کند. نای راه رفتن ندارد و هر چند دقیقه گوشه‌ای پیدا می‌کند تا به دیواری تکیه دهد و نفسی تازه کند. «مادر بودن سخت‌ترین کار دنیاست.» دوسال از ماجرای داماد شدن «ملیحه» می‌گذرد. دوسالی که زندگی را به کامشان تلخ کرده و در نهایت چاره‌ای ندیده‌اند جز نشستن مهر طلاق در شناسنامه دخترشان. «کارم شده بالا و پایین رفتن پله‌های دادگاه و بردن دخترم پیش مشاور و روانشناس.» «ملیحه» مادر دو پسر و یک دختر است. دختری که بچه نخست خانواده است، دانشگاه رفته و حالا شغل در خوری برای خودش دارد و توانسته خانه و ماشین هم بخرد. «می‌خواست برای ادامه تحصیل برود اما آن که باعث می‌شود بی‌بی خودمانعش شدم. چه می‌دانم تفکرات اشتباهی مثل اینکه ازدواج کن بعد هر جا خواستی یا همسرت برو، دختر تنها در کشور غریب چه کار می‌کند، مردم چه می‌گویند و...» البته «ملیحه» تک‌دخترش را به اجبار به خانه بخت نفرستاده، خواستگارهای سمج یک‌سال رفته‌اند و آمده‌اند تا دل «ملیحه» را به دست بیاورند و دخترش را راضی به ازدواج کنند. «روزها و ماه‌های نخست خوشحال بودم با چنین خانواده‌ای وصلت کرده‌ایم اما خیلی زود به انتخاب اشتباهمان پی بردیم.» خواستگار سمج با هر بار جواب رد شنیدن ناامید نمی‌شود تا در

در روستای زمان آباد ۱۵ خانوار زندگی می‌کنند و به جز سحر، آدم‌های دیگر هم زندگی فقیرانه‌ای دارند. خانم معلم این را دیده بود. هیچ خانه‌ای در زمان آباد حمام نداشت. برای همین خانم معلم کار تازه‌ای را شروع کرد. «۴ میلیون تومانی که در این مدت کم جمع شده، به جز ساختن خانه‌ای نو در زمان آباد به کار ساخت ۵ حمام نو هم آمده مردم روستا تا پیش از این با چراغ نفتی آب را گرم می‌کردند و به کمک خیران حمام‌هایی در زمان آباد ساخته شد با آبی که در زمستان هم گرم است.»

مادر سحر، دانش‌آموز زمان آبادی؛ باورم نمی‌شود که مردم این همه مهر بیاورند؛ به محض اینکه خانه گاز کشی شود به منزل نو می‌رویم

آوازه خانم معلم دست به خیر تربیت حیدریه به گوش همه رسید. باقی کمک‌های مردمی اینطور خرج شد: ۳۵ هزار تومان برای بیمار دیابتی در یکی از روستاهای اطراف زمان آباد، ۷۰ هزار تومان حمایت مالی از دانش‌آموزی به نام حمیدرضا مبتلا به سرطان خون، ۵۵ هزار تومان کمک به محمدرضا معلول جسمی و حرکتی و ذهنی. ۱۲۵ هزار تومان کمک برای تهیه لباس فرم مدرسه ۱۷ دانش‌آموزی بضعاً. ۴ میلیون تومان کمک به خانواده بهناز که مقروض به بانک بودند و می‌خواستند فرزندشان را بفروشند، کمک مالی به بهزاد و بیبا در روستای عربان برای هزینه تحصیل. خرید دو جهیزیه عروس یک میلیون و ۳۰۰ هزار تومانی، کمک به حسین آقایبیمار قلبی که به بیمارستان تأمین اجتماعی ۵۰۰ هزار تومان بدهی داشتند.



فیلمبردار آستان قدس هم مستندی از مراحل آماده‌شدن خانه ساخت و آن را به‌عنوان مدرک به دادگاه داد. بعد از آنها خواستیم از خانه سحر بازدید کنند. اول خانه قدیمی را با تمام وسایل کهنه نشانمان دادم و بعد به خانه جدید بردمشان. خانه مخروبه را دیدند و مبهور شدند و بعد با دیدن خانه نو اشک شوق در چشمان حلقه زد.»

عفت شیوخی، ۳۴ ساله، از ۱۶ سال پیش معلم شد و دیدن سحر زندگی‌اش را عوض کرد. «می‌توانستم معلمی شهری باشم، اما به سیوکی رفتم، چون آنجا وطنم بود.» او می‌گوید کاری نکرده و فقط درباره آدم‌های نیازمند اطلاع‌رسانی کرده است، اما در زمان آباد یک اتفاق افتاده: پدر سحر موقتاً جمع‌بازار دست فروش شده و دیگر بیگار نیست و آنها به محض اینکه کنتور گاز وصل شود، به خانه نو خواهند رفت؛ خانه‌ای که دیگر در پاییز پیش‌سرود نیست. مادر سحر می‌گوید: «باورم نمی‌شود که مردم این همه مهربان‌اند.» ۱۴ دانش‌آموز کلاس خانم شیوخی از این ماجرا بی‌خبرند، اما خانه جدید سحر در زمان آباد، انگار مال زمان دیگری است. خانه سحر بهترین خانه زمان آباد است.

از بهمن سال پیش که خانم شیوخی کمپین یاری‌اش را راه انداخت، به جز سحر، ۲۵ نفر از روستاهای دور و نزدیک، از روستای عربان و حاجباز، طلب کمک کردند و خیران کوچک و بزرگ عقب ننشستند. آخرین مورد دانش‌آموز دختر کلاس چهارمی است که چند وقت پیش توی سطل اشغال جلوی یک مغازه ساندویچی دنبال غذا می‌گشت. خانم معلم به خانه‌اش رفت و مادر بیمار و خواهر و برادر فقیرش را دید. وضعیتشان را به همه توضیح داد و چهار روز برای جمع‌آوری کمک مهلت تعیین کرد. دبروز، در روز سوم یک میلیون تومان به حساب سرپرست این دختر بچه واریز شد. راه خانم معلم هیچ‌وقت سد نشد، جز یک بار که آموزش و پرورش به کمکش آمد «پلیس فتا بعد از مدتی گروه تلگرامی ما را مسدود کرد. گفتند دستور قضایی است. تمام اسناد و فاکتورها و ریز جزئیات را پیش رئیس پلیس فتا بردم. گفته بودند اجازه ندارید پول جمع کنید. به آنها گفته بودم که حراست آموزش و پرورش هم در جریان است. قاضی هم گفته بود نامه‌ای بده که آنها در جریانند. رفتم حراست و همه نامه‌ام را امضا کردند، نماینده شهر، امام جمعه، هر کس که خبر داشت.

خونه و محل کار جدید

تلفن و اینترنت همون یک همیشگی!

۱۵۴۴
asiatech.ir

داری موج FCP به شماره ۰۹۶۴-۱۰ از سازمان تنظیم مقررات و ارتباطات رادیویی

پذیرش آگهی‌های روزنامه شهر وند:

۰۲ - ۰۰۶۹۵۶۲۰۰

shahrvand.agahiha@gmail.com